

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

عنوان تنبیه اول اینست که آیا یکی از شرایط تراحم، اتفاقی بودن تنافی و تضاد بین متعلقین است؟ گفتیم در تضاد اتفاقی مسلم مجالی برای جریان تعارض نیست منتهی بحث و نزاع در تضاد دائمی است که آیا تضاد دائمی هم یتعین فیہ التعارض یا نه در تضاد دائمی فی بعض الموارد - علم به وجود ملاک در احدهما - تعارض و فی بعض الموارد - علم به وجود ملاک در هر دو - تراحم جریان دارد.

بر حسب آنچه مرحوم نائینی نقل کرد، کاشف الغطاء در مسئله‌ی جهر و اخفات و قصر و اتمام مسئله ترتب را مطرح کرده^[1]. کاشف الغطاء می‌گوید «و أي مانع من أن يقول الأمر المطاع لمأموره» امری به مأمورش بگوید «إذا عزمتم علی معصیتی فی ترك كذا فافعل كذا» امر می‌گوید من از تو جهر می‌خواهم حالا «إذا عزمتم علی معصیتی» پس اخفات بخوان. فرض این صورت جاهل مقصر است. بعد می‌گوید «كما هو أقوى الوجوه فی حكم جاهل الجهر و الإخفات، و القصر و الإتمام» اگر مسئله را از راه ترتب درست کنیم اقوی الوجوه در مسئله‌ی جاهل نسبت به جهر و اخفات همین است.

عرض کردیم در بحث جهر و اخفات دو مشکله وجود دارد. یک مشکل این است اگر کسی جاهل مقصر باشد نه جاهل قاصر یعنی نرفته یاد بگیرد که باید نماز صبح را جهرأ بخواند و اخفاتاً خواند، اگر چه در همه جای فقه جاهل مقصر را کالعالم می‌دانند مع ذلك اینجا می‌گویند نمازش صحیح است^[2].

در اصول برای تصحیح این مسئله چند راه فنی ذکر شده و يك راه، راه کاشف الغطاء و مسئله‌ی ترتب است یعنی برای تصحیح بگوئیم مولا می‌خواهد نماز صبح جهرأ خوانده شود «إذا عصى المكلف و قرأ و أتى بالصلاة اخفاتاً» بگوئیم این هم مأمور به است. توجه داشته باشید در اصول از ترتب به امر ترتبی تعبیر می‌کنیم یعنی از راه قانون ترتب کشف از يك امر نسبت به مأمور به دوم می‌کنیم چون در عبادات نیاز به امر داریم و به مجرد ملاک همه قبول ندارند که عبادیت تمام باشد.

اشکال معروف دیگری که در این مسئله وجود دارد، ملازمه بین صحت و عدم استحقاق عقاب و بین بطلان و استحقاق عقاب مخصوصاً در صورت اول است. در همه جای فقه و اصول صحت عمل ملازمه با عدم استحقاق عقاب دارد اما در مسئله‌ی جهر و اخفات و قصر و اتمام هر چند قائل به صحت عمل می‌شویم و می‌گوئیم کسی که اتمام فی موضع القصر آورده نمازش صحیح است اما چون جاهل مقصر است و نرفته تحصیل کند، استحقاق عقاب دارد.

مرحوم نائینی می‌گوید کاشف الغطاء این اشکال را نیز از راه امر ترتبی می‌خواهد حل کند. می‌فرماید «دفع الإشكال المعروف من ان صحة العبادة المأتى بها جهرأ أو إخفاتاً كيف يجتمع مع استحقاق العقاب على ترك الآخر» از يك طرف فعل دوم امر دارد پس

صحیح و از طرف دیگر چون جاهل مقصر است باید عقاب شود.

ادامه کلام مرحوم نائینی

مرحوم نائینی در ادامه چند اشکال دارد که یکی از اشکالات مرتبط به بحث ما می‌شود. نائینی می‌گوید از شرایط ترتب این است که تضاد بین دو مأمور به تضاد دائمی نباشد در حالی که در مسئله جهر و اخفات یا قصر و اتمام تضاد دائمی است. این اشکال را هم مطرح می‌کند که درست شدن امر ترتبی به این صورت است که مولا بگوید «يجب عليك الجهر اما ان عصيته يجب عليك الاخفات». به محض اینکه مولى می‌گوید إن عصيته، جهل به علم تبدیل می‌شود و مفروض این است که او عالم به این خطاب می‌شود.

مرحوم آقای شاهرودی در نتایج افکار^[3] این اشکال را چنین جواب داده‌اند که لازم نیست بگویی إن عصيته. چون در باب ترتب، لازم نیست امر به فعل دوم مترتب بر عصیان امر اول باشد بلکه بر ترکش هم می‌تواند باشد مثلاً ولو مولا می‌گوید من نماز جهری می‌خواهم ولی دیگر خطاب لازم نیست تا بگوئیم این یصیر عالماً. در بیان مرحوم نائینی هست «إن عصيته» و تا این را می‌گوید این می‌شود عالم در حالیکه لازم نیست چون تا امر به جهر ترک شد يجب عليك الاخفات که امری ترتبی است.

پس تا اینجا مرحوم نائینی می‌گوید در ترتب باید بین این دو واجب، تضاد اتفاقی باشد اما اگر تضاد دائمی شد ترتب در کار نیست مطلقاً یعنی فرق نمی‌کند «ضدان لهما ثالث یا لیس لهما ثالث». منتهی در جایی که ضدان لیس لهما ثالث باشد اشکال تحصیل حاصل و لغویت را مطرح می‌کند. کلام نائینی فقط به صورت ادعا است و این را به وضوح برگزار می‌کند. البته گذشت که ایشان می‌گوید هر جا تضاد دائمی شد منجر به تنافی در مقام جعل می‌شود و تنافی در مقام جعل موجب تعارض است و مانحن فیه هم از آن قبیل است.

کلام مرحوم خوئی

مدعای مرحوم آقای خوئی در حاشیه بر اجود التقریرات این است که در باب ترتب لا يوجد الفرق بین اینکه تنافی اتفاقی یا دائمی باشد. یعنی مرحوم آقای خوئی برخلاف استادشان مرحوم نائینی در جایی که تنافی و تضاد دائمی باشد هم مسئله‌ی ترتب را پذیرفته‌اند.

در مقام تعلیل می‌گویند مقتضی موجود و مانع مفقود است به این بیان که در تضاد دائمی مقتضی برای امر به هر دو موجود است چون هر دو واجب ملاک دارند اما در باب تعارض فقط احدهما ملاک دارد یعنی هر چند بین جهر و اخفات تضاد دائمی وجود دارد ولی می‌توان فرض کرد که هر دو نزد شارع ملاک داشته باشند و از آن طرف مانعی نیست که هم امر به جهر و هم امر به اخفات منتهی به نحو ترتبی فعلی باشد.

ترتب یعنی امری که هر دو بالفعل متوجه مکلف است و احدهما مترتباً علی الآخر و یکی از این امرهای فعلی مترتب بر ترك یا عصیان دیگری است ولی هر دو فعلیت دارد. بعد می‌فرمایند لذا آنچه استاد ما فرموده است که ترتب اختصاص به تضاد اتفاقی دارد را قبول نداریم.

در ادامه می‌فرمایند «و قد أشرنا فيما تقدم إلى ان وجوب كل من الواجبين المتضادين دائماً إذا كان مطلقاً» اگر دو واجب تضاد دائمی دارند و وجوب هر دو هم مطلق^[4] است وقع التعارض بینهما. وقتی تعارض واقع شد طبق دو صورتی که مرحوم نائینی

تصور کردند پیش می‌رویم:

الف - ضدانی که ثالث ندارند: مثل جهر و اخفات که نماز را به غیر از این دو صورت نمی‌توان خواند. در این صورت می‌فرمایند «فلا بد من رفع الید عن أحدهما تعیناً أو تخیراً فیما إذا لم یکن لهما ثالث». باید یا از ظاهر هر دو رفع ید کرده و حمل بر تخییری بودن کنیم چون هر دو ظهور در تعینیت دارند و یا از ظاهر یکی رفع ید کنیم.

ب - ضدانی که ثالث دارند: مثل صلاة و ازاله که فعل سوم ضد آنها مثل اجلس یا اسکت است. در این صورت یا باید از اطلاق هر دو رفع ید و مقیدشان کنیم و بگوئیم وجوب نماز مقید به ترک ازاله و وجوب ازاله هم مقید به ترک نماز است. یا باید یک اطلاق را از بین برده و دیگری را به نحو ترتبی جاری کنیم مثلاً بگوئیم اطلاق امر به اهم باقی است و می‌گوید باید من را انجام بدهی چه خواستی مهم را انجام بدهی چه نخواستی در مقابل امر به مهم تقیید می‌خورد و می‌گوید اگر اهم را ترک کردی وجوب من هنوز باقی است. چون وقتی شارع فرمود صلّ، این صلّ اطلاق دارد، «سواء کانت الازالة واجبة أم لا»، ازل النجاسة هم اطلاق دارد «سواء کانت الصلاة واجبة أم لا».

در آخر می‌فرماید مانع در باب ترتب لزوم طلب جمع بین ضدین است. یعنی کسانی که ترتب را قبول نکردند می‌گویند ترتب منجر به طلب جمع بین ضدین است. آقای خوئی می‌گوید اگر این مانع است همه جا باید مانع باشد و اگر مانعیت ندارد در جایی که تضاد دائمی هم هست ترتب امکان دارد.

در باب ترتب باید این دو واجب ملاک داشته باشند مانعی هم از فعلیت نیست، آن هم که «یتوهم کونه مانعاً من الترتب» اگر کسی او را قبول کند یعنی اگر کسی گفت بالأخره مولا گفت «يجب عليك الجهر، إن ترکت يجب عليك الاخفات»، گفتیم طلب الجمع بین الضدین است همه جا باید مانعیت داشته باشد و باید باب ترتب را به طور کلی کنار بگذاریم اما اگر گفتیم این مانعیت ندارد که الآن مفروض کلام نائینی این است که اصل ترتب را قبول دارد ولی می‌خواهد بگوید جهر و اخفات نمی‌تواند صغرای باب ترتب قرار بگیرد، می‌فرماید اینجا در تضاد دائمی هم باید قائل به ترتب بشود^[5].

نکاتی درباره شهادت امام حسن علیه السلام

فردا شهادت امام مجتبی (علیه السلام) است واقعاً ما خدا را شکر می‌کنیم نمی‌دانم چقدر در جریان هستید، سالها در همین نظام مقدس جمهوری اسلامی دنبال شد، مرحوم والد ما (رضوان الله تعالی علیه) این را پیگیری کردند و نوشتند، فرمودند، بالأخره در 28 صفر، شهادت امام حسن (علیه السلام) خیلی کمرنگ است. آنجا ارتحال یا شهادت پیغمبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) مطرح است و باید يك روزی را مؤمنین منحصر کنند به امام مجتبی (علیه السلام) و بحمدالله با تلاش‌هایی که شد بعضی از مؤمنین و متدینین قم انجام دادند، جمع دیگری از علما و فضلا کتاب نوشتند تحقیقات اینکه چرا هفتم صفر مطابق با تحقیق است، یعنی تحقیق تاریخی‌اش این است که شهادت امام مجتبی (علیه السلام) در هفتم صفر بوده. فردا به همین مناسبت تعطیل است ان شاء الله آقایان عزاداری می‌کنند.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

-
- [1] □ کشف الغطا از مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطا چهار جلد است که فن اول از جلد اول در مباحث اعتقادی مانند توحید، نبوت و ... است. دیدم از کسانی که شهادت امام حسن (علیه السلام) را در روز هفتم صفر می‌داند مرحوم کاشف الغطا است. راجع به موالید، وفیات و شهادتها مطالبی دارد. در فن دوم از جلد اول راجع به مباحث اصولی مطالبی بیان می‌کند.
- [2] □ کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء (ط - الحديث)، ج1، ص: 171: و أی مانع من أن یقول الأمر المطاع لمأموره:

إذا عزمتم على معصيتي في ترك كذا فافعل كذا؟ كما هو أقوى الوجوه في حكم جاهل الجهر والإخفات، والقصر والإتمام... [3] به نظر من اصول آقای سید محمود شاهرودی که از مراجع بزرگ نجف بود (رضوان الله تعالى عليه) و توسط مرحوم آقای مروج صاحب منتهی الدرایه که شرح کفایه است نوشته شده خیلی روان و خوب است. حتماً آقایان ببینید. اصلاً گاهی اوقات این بحث تعادل و ترجیح را که می‌خوانیم در کنارش دو کتاب یا در تابستان تعادل و ترجیح نتایج الافکار را ببینید، تعادل و ترجیح فوائد الاصول را ببینید، تعادل و ترجیح مرحوم سید یزدی را ببینید. اینها را به عنوان کتاب‌هایی که کنار کارتان حتماً باید مطالعه کنید در نظر داشته باشید.

[4] یعنی وجوب این واجب، اعم از اینکه واجب دیگر واجب باشد یا نباشد و وجوب آن واجب اعم از اینکه این اولی واجب باشد یا نباشد.

[5] أجود التقریرات، ج1، ص: 310: لا يخفى انه إذا صح الأمر بالضدين على نحو الترتب فلا يفرق فيها بين صورتى كون التضاد دائماً و كونه اتفاقياً لأن المقتضى للأمر بهما و هو اشتغال كل منهما على الملاك الملزم موجود فى كلتا الصورتين و المفروض انه لا مانع من فعليتهما أيضاً فلا وجه لما أفيد فى المتن من اختصاص جواز الترتب بما إذا كان التضاد اتفاقياً و قد أشرنا فيما تقدم إلى ان وجوب كل من الواجبين المتضادين دائماً إذا كان مطلقاً وقع التعارض بينهما فلا بد من رفع اليد عن أحدهما تعييناً أو تخييراً فيما إذا لم يكن لهما ثالث و من رفع اليد عن إطلاق كل منهما فيما إذا كان لهما ثالث فإذا صح تقييد كل من الإطلاقين مع فرض كون التضاد دائماً صح تقييد أحدهما أيضاً بالضرورة و بالجملة ما يتوهم كونه مانعاً من القول بالترتب انما هو استلزامه لطلب الجمع بين الضدين فان تم ذلك فلا بد من إنكار الترتب مطلقاً و إلا فلا بد من القول بجوازه سواء فى ذلك كون التضاد اتفاقياً و كونه دائماً